

Impact of Neoliberal Policies on Humanities and Social Sciences in Iran

Abdollah Ghanbarloo*

Abstract

After the eight-year Iran-Iraq war, Iran's neoliberal economic policies led to a series of educational and research issues; a problem that has been experienced in many other countries. This paper aims to provide an analysis of the impact of the neoliberal economic policies during the postwar era on humanities and social sciences in Iran. The paper will argue that the neoliberal policies dragged Iran's humanities and social sciences into the market-oriented and power-oriented values. Neoliberal policies led to spread the corporate and marketized model of universities and research institutions, making them responsive to the needs of market and government agencies. Marketisation distorted educational goals and social functions of universities and research institutions. So, critical function of humanities and social sciences asking fundamental questions and informing the public, has become weak. In order to made convincing hypothesis, this paper has adopted a mixed method approach.

Keywords: neoliberalism, Islamic Republic, structural adjustment, humanities education, humanities research, privatization, commercialization.

* Associate Professor of International Relations in the Institute for Humanities and Cultural Studies,
Tehran, ghanbarluphdirut@gmail.com

Date received: 16/3/03/2021, Date of acceptance: 30/06/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تأثیر سیاست‌های نئولیبرال بر کارکرد علوم انسانی در ایران

عبداله قنبرلو*

چکیده

پس از پایان جنگ هشت‌ساله، گرایش دولت ایران به سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیستی مسبب زنجیره‌ای از آثار اجتماعی شد که بخشی از آن در حوزه آموزش و پژوهش ملموس بوده است؛ تحولی پرمناقشه که علاوه بر ایران در کشورهای متعددی تجربه شده است. مقاله حاضر به بررسی آثار سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال بر توسعه علوم انسانی در ایران اختصاص دارد. سؤال مقاله این است که گرایش دولت ایران به سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال پس از پایان جنگ هشت‌ساله چه تأثیری بر کارکرد علوم انسانی در این کشور گذاشت. فرضیه مقاله این است که گرایش مذکور علوم انسانی ایران را به سمت بازاری شدن سوق داد و آن را بیش از پیش در خدمت حفظ مناسبات ثروت و قدرت قرار داد. به عبارت دیگر، وجه انتقادی علوم انسانی به طرز قابل توجهی نادیده گرفته شد. برای دفاع از فرضیه مقاله از روش پژوهش ترکیبی استفاده خواهد شد. تلاش خواهد شد برای دفاع از فرضیه مذکور معتبرترین اطلاعات و داده‌های در دسترس مورد استفاده قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: نئولیبرالیسم، جمهوری اسلامی، تعدیل ساختاری، آموزش و پژوهش علوم انسانی، خصوصی‌سازی، تجاری‌سازی.

* دانشیار روابط بین‌الملل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ghanbarluphdirut@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

ایران یکی از کشورهایی است که طی دهه‌های اخیر به انحاء مختلف تحت تأثیر گفتمان نئولیبرالیسم قرار داشته و جهت‌گیری اقتصادی‌اش به نحو ملموسی در این مسیر حرکت کرده است. انقلاب اسلامی اساساً پایه‌ریزی اقتصاد با محوریت بخش خصوصی را به‌چالش کشید و از حضور تعیین‌کننده دولت در آن دفاع کرد. این نکته در اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح شده است. با شروع جنگ ایران و عراق، این تصور که تمرکز دولت بر مالکیت و مدیریت بخش عمده‌ای از صنایع و فعالیت‌های اقتصادی کشور اجتناب‌ناپذیر است، تقویت گردید. از این رو، بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی کشور تحت کنترل کامل دولت قرار گرفت. پس از پایان جنگ، دولت هاشمی رفسنجانی اقدام به تدوین برنامه‌های بازسازی و توسعه اقتصادی گرفت که مستلزم حضور فعال‌تر بخش خصوصی در اقتصاد ملی بود. ضرورت تقویت بخش خصوصی بعدها در دولت‌های دیگر نیز احساس شد و به تبع آن سیاست‌های متنوعی در این راستا اتخاذ گردیدند.

بااینکه حضور پررنگ دولت در اقتصاد استمرار داشت، اما برای میدان دادن به بخش خصوصی حرکت‌هایی صورت پذیرفت که نتیجه‌اش فاصله گرفتن هرچه بیشتر اقتصاد ملی از فضای دولت‌محورانه دهه ۱۳۶۰ بود. گرایش به سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال به نحو ملموسی تداوم یافت. این جهت‌گیری نئولیبرالیستی مسائلی به دنبال داشت که مشابه تجربه کشورهای دیگر جهان فضای اجتماعی کشور را تحت تأثیر قرار داد. بخش آموزش و پژوهش خصوصاً در بخش علوم انسانی به نحو قابل توجهی با مسائل ناشی از خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصاد درگیر شد. این مسأله مبنای مقاله حاضر است. سؤال مقاله این است که گرایش دولت ایران به سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال در دوره پس از جنگ هشت‌ساله چه تأثیری بر کارکرد علوم انسانی در این کشور گذاشت. فرضیه مقاله این است که گرایش مذکور علوم انسانی در ایران را به سمت بازاری شدن سوق داد و آن را بیش از پیش در خدمت حفظ وضع موجود قرار داد. به عبارت دیگر، نقش انتقادی و تحول‌خواهانه علوم انسانی به طرز قابل توجهی نادیده گرفته شد. روش پژوهش در این مقاله ترکیبی است که در آن یافته‌های پژوهشی کمی و فرایندهای پژوهشی کیفی تلفیق می‌شوند. برای دفاع از فرضیه، حتی‌الامکان تلاش خواهد شد از معتبرترین اطلاعات و داده‌های در دسترس استفاده شود.

۲. گرایش به سیاست‌های نئولیبرال در ایران

استفاده از واژه نئولیبرال برای اقتصاد ایران از نگاه عده‌ای ناظران ناروا قلمداد می‌شود، چراکه نه در دولت ایران تمایل ملموسی برای حرکت در مسیر نئولیبرالیسم ابراز شده و نه اساساً اقتصاد ایران از سیستم اقتصادی ثابت و یکپارچه‌ای برخوردار بوده که بتوان آن را نئولیبرال نامید. آشکار است که اقتصاد ایران حاوی مشخصه‌هایی است که توصیف آن بر چسب واحدی مثل نئولیبرال ممکن نیست. اما اگر نئولیبرالیسم را در قالب اصول و سیاست‌های معین‌اش در نظر بگیریم، قابل انکار نیست که طی دهه‌های اخیر در اقتصاد ایران گرایش قابل توجهی به آنها وجود داشته است.

گفتمان حاکم بر سال‌های اولیه انقلاب به دلایلی چون شرایط اقتصادی دوره پهلوی و ایدئولوژی اسلامی انقلاب اساساً مخالف سیاست‌های خصوصی‌سازی و آزادسازی بود. به دنبال سقوط نظام سلطنتی، روند دولتی کردن اقتصاد آغاز شد. از بهمن ۱۳۵۷ تا زمان تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی در فروردین ۱۳۵۹، شورای انقلاب بیش از شصت مصوبه داشت که به موجب آنها تدریجاً حقوق و اختیارات اداره بسیاری از شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی عمدتاً به دولت، مؤسسات وابسته به دولت، و یا نهادهای تازه تأسیسی که به همین منظور ایجاد شده بودند، واگذار شد. در چارچوب این مصوبات که بخشی از آنها چندی بعد در قانون اساسی تأیید شد، برنامه‌های مختلفی چون تأسیس بنیاد مستضعفان، ملی کردن بانک‌ها، ملی کردن مؤسسات بیمه و مؤسسات اعتباری، ملی کردن اراضی، و انتقال مالکیت و مدیریت بسیاری از صنایع و شرکت‌ها به دولت در دستور کار قرار گرفت. به این ترتیب، در زمان تصویب قانون اساسی، جریان خصوصی‌زدایی و دولتی کردن اقتصاد ایران پیشرفت زیادی کرده بود (رشیدی، ۱۳۷۷: ۶۵-۵۸).

تسلط دولت بر اقتصاد ملی در قانون اساسی جدید رسمیت یافت. مختصات سیستم اقتصادی کشور در فصل چهارم این قانون ترسیم شده است. اصل چهل و سوم، برای اقتصاد کشور اهدافی چون تأمین استقلال اقتصادی، تأمین نیازهای مردم در جریان رشد، و ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت در نظر می‌گیرد. اصل چهل و چهارم، اقتصاد کشور را بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی، و خصوصی تعریف می‌کند: دولتی، تعاونی، و خصوصی. این اصل تصریح می‌کند: «بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی،

معادن بزرگ، بانک‌داری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند این‌ها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.» در اصل چهل و پنجم اضافه شده: «انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل زمین‌های موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه، رودخانه‌ها و سایر آب‌های عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود در اختیار حکومت اسلامی است.» این اصول به روشنی حکایت از آن دارند که مسؤولیت اقتصادی دولت در جمهوری اسلامی بسیار سنگین است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

در عمل، اقتصاد ایران در سال‌های پس از انقلاب قویاً تحت کنترل دولت قرار گرفت. تسلط عملی دولت بر اقتصاد چندی بعد با آغاز جنگ ایران و عراق که تجهیز امکانات کشور توسط دولت را ضروری می‌کرد، تشدید شد. دولت در دوره جنگ به موازات اداره جنگ برای تحکیم پایه‌های اقتصادی کشور تلاش می‌کرد. برنامه‌های عمرانی دولت در دوره جنگ بیش از اینکه در قالب پروژه‌های بلندپروازانه توسعه اقتصادی و صنعتی تنظیم شوند، در جهت کمک به خودکفایی کشور به اجرا گذارده شدند. از مهم‌ترین حوزه‌هایی که دولت ایران طی دوره جنگ بر خودکفاسازی آن تأکید داشت، کشاورزی بود (مؤمنی، ۱۳۷۵: ۱۵۸).

در کنار این گونه دستاوردها، ناکامی‌های قابل توجهی نیز حادث شدند. در سال‌های پایانی جنگ، افزایش شدید هزینه‌های دفاعی از یک سو، و کاهش قیمت نفت از سوی دیگر، نگرانی دولت در مورد ادامه تأمین نیازهای اقتصادی کشور را افزایش داد. به‌همین منظور، برنامه دو ساله‌ای تحت عنوان برنامه «شرایط نوین استقلال اقتصادی کشور» که مشتمل بر مجموعه‌ای از سیاست‌ها برای سال‌های ۱۳۶۵-۶۶ بود، تدوین گردید. از ویژگی‌های مهم برنامه مذکور این بود که تا حدی از تفکر دولت‌گرا فاصله گرفته و به سمت اقتصاد بازار نزدیک شده بود (نیلی، ۱۳۸۶). هدف این بود که از ظرفیت‌های اقتصاد بازار برای بهبود اوضاع و تأمین هزینه‌های دولت استفاده شود. علی‌رغم این اقدامات، اقتصاد ایران در سال‌های پایانی جنگ به مشکلات شدیدی برخورد، به نحوی که اساساً ادامه جنگ را ناممکن می‌ساخت (رک: دژپسند و رئوفی، ۱۳۸۷).

تجربیات تلخ اقتصاد دولتی در دوره جنگ خصوصاً سال‌های پایانی آن تصمیم‌گیران کشور در دوره پس از جنگ را به این نتیجه رساند که اقتصادی کشور قرار گرفتن در مسیر رشد و توسعه نیازمند اصلاحات ساختاری است. اقتصاد ایران از اواخر دهه ۱۹۸۰ عملاً به پذیرش سیاست‌های نئولیبرالی گرایش پیدا کرد که در چارچوب آن تمایل به خصوصی‌سازی و آزادسازی افزایش و به موازات آن میزان نسبی یارانه‌ها کاهش پیدا کردند. این جهت‌گیری در راستای توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به ضرورت انجام اصلاحات ساختاری صورت می‌گرفت. اما برخلاف بسیاری از کشورهای جهان که در تبعیت خویش از توصیه‌های این نهادها شفاف و ثابت قدم بودند، دولت ایران از همان ابتدا سعی می‌کرد خود را مستقل از رهنمودهای خارجی نشان دهد و بعضاً در چهارچوب مصالح سیاسی و اجتماعی داخلی از سیاست‌های نئولیبرالی عقب‌نشینی می‌کرد. در همه دولت‌های پس از جنگ حتی دولت اصول‌گرای نهم و دهم گرایشی ملموسی ولو ناقص به بهره‌گیری از سیاست‌های نئولیبرال وجود داشته است (Povey, 2016: 9).

در آغاز کار، از تدابیر نئولیبرالی برای جبران مشکلات اقتصادی به جا مانده از دوره جنگ بهره گرفته شد. اعمال سیاست تثبیت دستوری مجموعه‌ای از قیمت‌ها در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ به همراه افزایش مستمر سطح عمومی قیمت‌ها - که به حدود ۳۰۰ درصد می‌رسید - باعث شده بود که قیمت نسبی کالاهای اساسی و ضروری کاهش شدیدی داشته باشد. نتیجه دستکاری در قیمت‌ها عدم تعادل چشمگیری بود که در برابر رشد و توسعه کشور اختلال ایجاد می‌کرد. در آغاز دوران سازندگی، این جمع‌بندی شکل گرفت که نتیجه عدم تعادل‌ها مانا شدن تورم همراه با رکود و تعمیق فقر و نابرابری خواهد بود. این گونه نقش‌آفرینی دولت به جای هدایت کشور به سمت توسعه موجب توزیع عادلانه فقر می‌شود. بر این مبنا، حصول به قیمت‌های تعادلی در سرلوحه سیاست‌های کلی برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و سیاست‌های تعدیل ساختاری به محور اصلی سیاست‌گذاری دولت با هدف برقراری قیمت‌های تعادلی در تمام بازارها تبدیل گردید (نیلی، ۱۳۷۷: ۴۲۴-۳۵۹).

اگرچه دولت پس از جنگ، مشهور «دولت سازندگی» انگیزه زیادی برای انجام برنامه تعدیل داشت، اما پس از آن دولت هم میل به خصوصی‌سازی ادامه داشت. در سال ۱۳۶۹، سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی گزارشی‌هایی منتشر کردند که از استراتژی تعدیل

ساختاری دولت حکایت داشتند. در گزارش سازمان برنامه و بودجه تحت عنوان «برنامه تعدیل اقتصادی» سالم‌سازی بافت‌های اقتصادی کشور مستلزم ایجاد تعادل در بخش‌های مختلف قلمداد شده و تصریح شده که در دوره تعدیل بایستی فضای اقتصادی کشور رقابتی شده، سرمایه‌گذاری تشویق شده، و تولید بالا رود تا اسباب رشد و توسعه فراهم گردد. در گزارش بانک مرکزی با عنوان «سیاست تعدیل اقتصادی» هم آمده که مشکلات اقتصادی کشور از تخصیص‌های نادرست منابع نشأت گرفته و راه حل این است که به نیروهای بازار اجازه فعالیت آزادانه داده شود (به نقل از: مؤمنی، ۱۳۸۶: ۲۳۳-۲۳۰).

تدریجاً موضوع خصوصی‌سازی به بحث داغ درباره اقتصاد ایران تبدیل شد، خصوصاً که در فرایند اجرا با مسائل و موانع مختلفی درگیر بود. به تبع مسائلی که پیش روی پروژه خصوصی‌سازی وجود داشت، تصمیم‌گیران کشور تلاش داشتند گشایش‌هایی در جهت تسهیل کارها ایجاد کنند. این نکته در اسناد برنامه‌های توسعه قابل درک است. برای نمونه، با مطالعه قانون برنامه چهارم توسعه (مصوب سال ۱۳۸۳) می‌توان مشاهده کرد که مقررات خصوصی‌سازی در آن جامع‌تر و روشن‌تر از برنامه‌های پیشین است. به موجب ماده ۶ این قانون به دولت اجازه داده شد از همه روش‌های امکان‌پذیر اعم از مقررات‌زدایی، واگذاری مالکیت و مدیریت، تجزیه به منظور واگذاری، انحلال، و ادغام شرکت‌ها استفاده شود. طبق برنامه چهارم، تداوم فعالیت شرکت‌های دولتی تنها با این شرایط ممکن شناخته شد: ۱. فعالیت آنها انحصاری باشد، و ۲. بخش دولتی انگیزه‌ای برای فعالیت در آن زمینه نداشته باشد. دولت مکلف شد حداکثر تا سال سوم برنامه، نسبت به اصلاح ساختار و سودآوری شرکت‌های دولتی که به استناد صورت‌های مالی سال اول برنامه زیاده بودند، اقدام و در غیر این صورت آنها را منحل کند (هادی زنوز، ۱۳۹۲: ۲۲۷-۲۲۶).

در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ یک رخداد مهم دیگر در جهت کارآمدسازی اقتصاد ملی اتفاق افتاد و آن عبارت بود از تصویب و ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی. مجمع تشخیص مصلحت نظام بر آن شد تفسیر جدیدی از اصل ۴۴ قانون اساسی ارائه دهد که به گشایش بهتر در اقتصاد کشور کمک کند. اهداف اساسی مجمع عبارت بودند از: بهبود بهره‌وری منابع مادی، انسانی، و تکنولوژی، ارتقاء کارایی بنگاه‌های اقتصادی، افزایش سهم بخش خصوصی و تعاونی در اقتصاد ملی، افزایش رقابت‌پذیری، کاستن از بار مالی و مدیریتی تصدی فعالیت‌های اقتصادی، و شتاب در رشد اقتصادی. در دهه ۱۳۸۰، قوانین

تأثیر سیاست‌های نئولیبرال بر کارکرد علوم انسانی در ایران (عبداله قنبرلو) ۱۷۱

جامع‌تری در جهت توسعه بخش خصوصی و کامدسازی اقتصاد ملی تدوین شدند (هادی زنوز، ۱۳۹۲: ۳۳۱-۳۲۸).

پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴، دولت نهم با تکیه بر گفتمان عدالت‌محوری آغاز به فعالیت کرد. اگرچه برنامه واگذاری شرکت‌ها انجام شد، اما مکانیسم مناسبی برای انتقال شرکت‌ها از بخش دولتی به خصوصی وجود نداشت. نتیجه این فرایند تقویت بخشی بود که به «شبه دولتی» یا «خصوصی» معروف شد. در عمل، حرکت‌هایی انجام شد که مثل دولت‌های سابق اقتصاد ایران را به نحوی در مسیر نئولیبرالیسم قرار می‌داد. مهمترین برآیند این حرکت‌ها تدوین «طرح تحول اقتصادی» بود که در چهارچوب آن برنامه‌هایی برای اصلاح ساختار اقتصادی ایران پیش‌بینی شده بود. هدف‌مندسازی یارانه‌ها مهمترین مؤلفه طرح تحول اقتصادی بود که در دولت دهم به اجرا گذاشته شد. طرح تحول اقتصادی که آزادسازی قیمت‌ها از مؤلفه‌ای اساسی‌اش بود، عملاً دولت دهم را به آموزه‌های نئولیبرالی نزدیک کرد.

دولت یازدهم و دوازدهم مشهور به دولت اعتدال نیز که پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ روی کار آمد، علی‌رغم تلاش برای زیر سؤال بردن میراث اقتصادی دولت پیشین به نحو دیگری در راه اقتصاد نئولیبرال گام نهاد. با آغاز به کار این دولت، گروهی از اقتصاددانان وارد دستگاه اجرایی شدند که تمایلات نئولیبرالیستی آشکاری داشتند. عملکرد اقتصادی دولت نیز نشان داد اقتصاد ایران به نحو ملموس‌تری در این مسیر قرار گرفته است (Asefi, 2013). با این حال، اقتصاد ایران در دوره دولت یازدهم به سبب برخورد با سیاست‌های تهاجمی دولت دونالد ترامپ - که با خروج این کشور از برجام و آغاز سیاست «فشار حداکثری» علیه ایران همراه بود - با شوک‌های غافلگیرکننده‌ای مواجه شد، به نحوی که عملاً ادامه اصلاحات ساختاری با مشکل مواجه شد.

چنان‌که از مطالعه عملکرد اقتصادی دولت‌های ایران در دوره پس از جنگ فهم می‌شود، با وجود اختلاف سلیقه قابل توجهی که میان آنها وجود داشته، در همه آنها میل آشکاری به اصلاح ساختار اقتصاد ملی با آموزه‌های نئولیبرالیستی وجود داشته، گرچه شدت و ضعف آن متفاوت بوده است. در عین حال باید در نظر داشت که این تمایل در هیچ یک دولت‌ها مطلق نبوده و هیچ کدام مایل نبودند اصلاحات ساختاری را با تبعیت کامل از پارادایم نئولیبرالیسم پیش ببرند. بنابراین، اجرای سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیستی در کلیه دولت‌ها

به نحو ناقص و معمولاً بدون دستاورد کامل تجربه شده است. باینکه اقتصاد ایران در دوره پس از جنگ بارها به تعدیل ساختاری سوق یافته و در این راه به آموزه‌های نئولیبرالیستی گرایش یافته، اما نهایتاً به دلایل مختلفی در دستیابی به اهداف از موفقیت مورد انتظار برخوردار نبوده است. با وجود حمایت‌های گسترده‌ای که از خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، و آزادسازی وجود داشته و در این راه برنامه‌های مختلفی به اجرا گذاشته شده، دولت همچنان به نقش اساسی خویش ادامه می‌دهد و اقتصاد ایران هم‌چنان با استانداردهای یک اقتصاد بازاری فاصله دارد.

در دوران اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری دو نقطه عطف در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۸۴ وجود دارد که هرکدام را می‌توان پایان‌بخش یک دوره متمایز جنبش بازاری‌کردن اقتصاد ایران دانست. سیاست‌گذاری‌های اقتصادی دوره اول عمدتاً تحت تأثیر اندیشه‌های بازارگرایان تندرو بود، اما دوره دوم عمدتاً از افکار بازارگرایان میانه‌رو تأثیر می‌پذیرفت. بازارگرایان تندرو معتقد بودند که گسترش سازوکار بازار به قلمروهای هرچه بیش‌تری از زندگی اقتصادی هم به رشد اقتصادی می‌انجامد و هم در دراز مدت به توزیع بهتر درآمدها. اما بازارگرایان میانه‌رو بر آن بودند که گسترش سازوکار بازار به قلمروهای گوناگون فقط هنگامی به ثمر خواهد نشست که پیشتر نهادهای لازم برای اقتصاد بازار فراهم شده باشد (مالجو، ۱۳۸۶: ۳۲). اقتصاد ایران طی دهه‌های پس از جنگ قویاً تحت نفوذ اندیشه‌های این دو گروه قرار داشته است.

درباره تأثیر سیاست‌های تعدیل ساختار مباحث پرمناقشه‌ای جریان داشته است. نگاه کلی به تحولات اقتصادی در دوره دولت سازندگی حاکی از عادی شدن اوضاع و قرارگرفتن اقتصاد ایران در مسیر رشد و توسعه است. رشد نسبتاً مطلوبی اتفاق افتاد که فارغ از مقدار آن، اتکای نسبتاً کمتری به درآمدهای نفتی داشت و با کاهش قابل توجه بیکاری همراه بود. کسری بودجه شدید سال ۱۳۶۷ جبران شد و ترکیب هزینه‌های دولت به نفع هزینه‌های عمرانی تغییر کرد. حامیان تعدیل ساختاری با استناد به بهبود شاخص‌های اقتصادی ایران در دولت هاشمی از استراتژی اقتصادی نئولیبرالیستی این دولت دفاع می‌کنند. اما این قرائت از آثار تعدیل ساختاری در ایران با انتقادات مخالفان مواجه بوده است. از نگاه صاحب‌نظران منتقد، تعدیل ساختاری از طریق ایجاد تورم به صاحبان ثروت تورم جایزه اعطا می‌کند، به این امید که آنها را به تولید بیشتر و بهتر هدایت کرده و

تدریجاً موجب افزایش رشد شود. اما در برابر فشارهای خرد کننده‌ای که بر جمع گسترده‌ای از خانوارها وارد می‌شود و ممکن است در درازمدت نیز جبران‌ناپذیر باشد، ساکت است. این چیزی است که در اقتصاد ایران به ویژه در دوره‌های گرایش به تعدیل ساختاری تجربه شده است (رک: مؤمنی، ۱۳۹۴).

۳. اثر سیاست‌های نئولیبرال بر علوم انسانی ایران

یکی از ملموس‌ترین رد پاهای نئولیبرالیسم در ساحت آموزش و پژوهش اتفاق افتاده و به سبب آن نهادهای آموزشی و پژوهشی به ویژه دانشگاه‌ها در معرض آسیب دیدن قرار گرفته‌اند. مسأله از آنجا آغاز می‌شود که نئولیبرالیسم بنا به ماهیت و منطق خویش از ساحت اقتصاد فراتر رفته و به نفوذ در ساحت‌های دیگر زندگی جوامع میل دارد. از منظر پارادایم نئولیبرالیسم، از آنجا که افراد خود مسئول اصلی تأمین نیازهای معیشتی و رفاهی خویش‌اند، دولت باید حتی‌الامکان از دخالت در این موضوع خودداری کند. در نتیجه، فعالیت نهادهای آموزشی و پژوهشی با محدودیت‌های خاصی مواجه می‌شوند که به ویژه در حوزه علوم انسانی ملموس‌تر است.

۴. حوزه آموزش

حق آموزش رایگان و همگانی از جمله حقوق اساسی انسانهاست که در بعضی اسناد حقوق بشری از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر بر آن تأکید شده و اغلب کشورها در قوانین داخلی خویش بر آن صحه گذاشته‌اند. از جمله، در اصل سی‌ام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح شده که «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد.» دولت با تسهیل امکان آموزش همگانی به شهروندان خود - فارغ از جایگاه طبقاتی‌شان - هم فرصت نسبتاً برابری برای بالفعل سازی پتانسیل‌های رشد و پیشرفت آنها فراهم می‌کند و هم با افزایش سرمایه انسانی کشور به رشد، توسعه، و قدرتمندسازی ملی کمک می‌کند.

طی دهه‌های اخیر، ترویج اصول اقتصاد نئولیبرال به مثابه یکی از بزرگترین عوامل تهدید فرصت آموزش همگانی عمل کرده است. بی‌تردید، از اصل سیاسی‌ام قانون اساسی ممنوعیت آموزش توسط بخش خصوصی برداشت نمی‌شود. اما در عمل ورود فزاینده بخش خصوصی در موضوع آموزش از یک سو، و ضعف بودجه‌ای دولت از سوی دیگر، شرایط آموزش دولتی رایگان را به شدت دشوار کرده است.

پس از انقلاب اسلامی، در چارچوب سیاست توسعه ارزش‌های انقلاب از جمله عدالت اسلامی، مدارس غیردولتی منحل و سهم بخش خصوصی در ارائه خدمات آموزشی بسیار محدود شد. به موازات آن، در آموزش عالی نیز حتی پس از بازگشایی دانشگاه‌ها حضور بخش خصوصی بسیار ضعیف بود. با اینکه دانشگاه آزاد اسلامی در سال ۱۳۶۱ تأسیس شد، اما رشد و گسترش آن عمدتاً در سال‌های پس از جنگ اتفاق افتاد. سال‌های پایانی دهه ۱۳۶۰ نقطه عطف مهمی در گرایش به خصوصی‌سازی و پولی‌سازی آموزش بود. در بدنه دولت هم میل به راه‌اندازی دوره‌های آموزشی دولتی پولی افزایش یافت. در سال ۱۳۶۷، قانون «تأسیس مدارس غیرانتفاعی» به توسط مجلس شورای اسلامی تصویب و به سرعت تسلیم دولت گردید تا مدارس غیردولتی فعالیت خود را آغاز کنند. دانشگاه پیام نور هم در همین سال توسط دولت تأسیس گردید. با آغاز به کار اولین دولت پس از جنگ، شرایط خصوصی‌سازی و پولی‌سازی آموزش چه در آموزش و پرورش و چه آموزش عالی تسهیل شد و طی دهه‌های بعد هم ادامه یافت.

با نگاهی کلی به روند رویدادها طی سه دهه اخیر می‌توان گفت که نسبت دانش‌آموزان و دانشجویان مشغول تحصیل در بخش خصوصی یا بخش دولتی مستلزم پرداخت شهریه به آن‌هایی که از آموزش دولتی رایگان بهره‌مند بوده‌اند، افزایش چشمگیری یافته است. این روند البته مزایایی داشته است. طرفداران کاهش دخالت دولت در آموزش معمولاً مروج این نظر بوده‌اند که خصوصی‌سازی و پولی‌سازی آموزش خوب است، چراکه هم به بهبود کیفیت آموزش می‌انجامد و هم موجب کاهش بار هزینه‌ای دولت می‌شود. جهانی شدن هم به سهم خود فضایی ایجاد کرده که در آن از خصوصی‌سازی آموزش به مثابه راه اساسی کاراسازی آن دفاع شده و در مجموع حامیان این ایده قدرت بیشتری یافته‌اند (Belfield and Levin, 2002: 29-32). در چارچوب همین فضا بود که در ایران هم کم‌کم میل به تفسیر قوانین به نفع خصوصی‌سازی و تجاری‌سازی آموزش افزایش یافت.

در کنار نکته فوق، بازاری کردن آموزش مسائلی به بار آورده که در ایران هم شواهد متعددی از آنها محقق گردیده است. با وجود بهبود وضع رفاهی ایران طی دهه‌های اخیر، هنوز معیشت بخش گسترده‌ای از جمعیت آن در وضعیتی نزدیک به خط فقر بوده است. فقر در بعضی خانوارها به نحوی شدید بوده که حتی تحصیل در مدارس و دانشگاه‌های رایگان دولتی هم دست نیافتنی تصور شده است. فرستادن فرزندان به مدرسه یا دانشگاه خوب اگرچه آرزویی همگانی است، اما در عمل تعداد کمی از خانوارها از این امکان بهره‌مند بوده‌اند، چراکه محدودیت در منابع مالی دولت همواره مانع از به‌روزرسانی کیفی آموزش رایگان دولتی جز در موارد معدود بوده است. این احساس تبعیض و در حاشیه‌بودن تبعات اجتماعی متعددی به دنبال دارد که در اینجا امکان پرداختن به همه آنها وجود ندارد. بسیاری از کودکان و نوجوانان با استعداد به جای بالفعل‌سازی پتانسیل‌های ذهنی خویش ترجیح می‌دهند به جای ادامه تحصیل روانه بازار کار شوند تا شاید به وضع رفاهی خود یا خانواده خویش کمک کنند.

ناکارآمدی یا شکست دولت‌گرایی در اقتصاد ضرورتاً به این معنی نیست که دولت کل مأموریت‌های خویش را به بازار آزاد محول کند. دولت می‌تواند از درس‌های بازار آزاد برای بهتر و کارتر کردن آموزش استفاده کند (رک: Abrams, 2016). بخش خصوصی هر قدر هم که استانداردهای آموزشی بهتری فراهم کند، یک نقص مهم دارد که عبارتست از نگاه تجاری به امر آموزش. در آموزش بیشتر روی حوزه‌هایی تأکید می‌کند که سودآوری بالاتری دارد. زمانی که آموزش کالایی می‌شود، نقش آن در ایجاد نفع شخصی مهم‌تر می‌شود تا نفع جامعه. انسان‌ها به مثابه موجوداتی دیده می‌شوند که می‌توان با افزایش دانش و مهارتشان از آنها سرمایه انسانی ساخت؛ سرمایه‌ای که در بازار کار قابل مبادله است. این در حالیست که دولت با نگاه به آموزش به مثابه یک کالای عمومی، می‌تواند از آن برای خیر عمومی استفاده کند (Rizvi, 2016: 8). از آنجا که دولت اهدافی کلانی فراتر از منافع اقتصادی دارد، می‌تواند متولی مطمئن‌تری برای هدایت آموزش به سمت ایجاد جامعه‌ای آگاه و توانمند باشد.

در اینجا است که نقش بازاری‌سازی آموزش در تضعیف علوم انسانی ملموس‌تر می‌شود. نقش و جایگاه کلیدی علوم انسانی در توسعه، تکامل، و یا تحول جوامع بشری امری انکارناپذیر است. اما با بازاری شدن آموزش، جهت‌گیری علوم انسانی محدود می‌شود. در

پارادایم نئولیبرالیسم که بر جنبه درآمدزایی و ثروت‌سازی علم تأکید دارد، مدرسه و دانشگاه در خدمت بازار قرار دارد. در این چارچوب، علوم انسانی محکوم به حرکت در مسیر تجاری‌شدن بوده و ناچار از محدود شدن در ساحت عقلانیت ابزاری بشر است.

اگرچه در گذشته هم معمولاً بین مأموریت‌های انتفاعی و غیرانتفاعی آموزش خصوصاً آموزش عالی تنش وجود داشته، اما این تنش در عصر سرمایه‌داری نئولیبرال با تقویت پیش‌فرض‌های فایده‌گرایانه آموزش به اوج رسیده است. یکی از اساسی‌ترین مأموریت‌های آموزش علوم انسانی تربیت شهروندان و رهبران آگاه، منتقد، نوع دوست، دارای اخلاق و فضیلت، و مفید برای جوامع بوده است. غلبه نگاه بازاری به آموزش سبب شد مأموریت علوم انسانی بیشتر با نتایج اقتصادی آن تعریف گردد (رک: Readings, 1996). در شرایطی که پولدار شدن به مهم‌ترین دلیل دانش‌آموز و دانشجو برای رفتن به مدرسه و دانشگاه تبدیل شده، در آموزش علوم انسانی هم رشته‌های تحصیلی پول‌ساز جایگاه برتر می‌یابند.

در چنین فضایی، ضمن اینکه گرایش کلی به علوم انسانی در مقایسه با رشته‌های غیرعلوم انسانی کمتر می‌شود، بلکه در خود علوم انسانی هم رشته‌های فاقد شانس اشتغال و درآمد بالا معمولاً در حاشیه قرار می‌گیرند. در سمت تقاضای آموزش، گرایش دانش‌آموزان و دانشجویان مستعد به علوم انسانی به ویژه رشته‌های فاقد فرصت شغلی مناسب محدودتر می‌شود. در سمت عرضه نیز انگیزه درآمدزایی در آموزش علوم انسانی اهمیت بیش‌تری می‌یابد. این تفکر که منابع و امکانات آموزشی کشور بایستی در خدمت تولید ثروت و فرصت اشتغال قرار بگیرند، می‌تواند به چالش بزرگی در برابر رشد کیفی علوم انسانی تبدیل شود.

بی‌تردید، یکی از کارکردهای دانش از جمله در علوم انسانی ایجاد ثروت است. امروزه دانش نمی‌تواند در محدوده دانشگاه باقی مانده و نسبت به رشد و رفاه جامعه بی‌تفاوت باشد. باید این امکان فراهم باشد تا اهل علم بتوانند ایده‌هایشان را به تکنولوژی و سپس ثروت تبدیل کنند تا نهایتاً جامعه رفاه حاصل از دانش را احساس کند. انحرافی که رخ داده، انتظار حداکثری از دانش و دانشگاه برای تولید ثروت است، به گونه‌ای که آن را به صورت معیار ارزشمندی هر رشته تحصیلی درآورده است. هنگامی که انگیزه اصلی ایجاد دانشگاه و رشته‌های تحصیلی کسب منفعت و درآمد باشد - چنانکه در ایران رواج یافته - شرایط مناسبی برای سطحی‌شدن علوم انسانی فراهم می‌گردد. سطحی‌گرایی در

علوم انسانی و تنزل یافتن آن به یک سری تکنیک‌های درآمدزایی و پول‌سازی تضعیف و حتی تخریب علوم انسانی را در پی دارد. مدرک‌گرایی از نتایج این وضعیت است. انگیزه درآمد از سوی عرضه‌کنندگان آموزش آنها را به ادامه آموزش بدون توجه به نتایج آن تشویق کرده است. رشد بی‌رویه پذیرش دانشجو بدون نگاه کارشناسانه و آینده‌نگرانه، شمار فراوانی از متقاضیان آموزش را به تحصیل در علوم انسانی سوق داده، به این امید که شانس بهتری برای اشتغال در بازار کار داشته باشند. در عمل آنچه در ایران رخ داده، افزایش بی‌سابقه تحصیل‌کردگان بیکار در جامعه است که خود به معضلی سخت و مهم برای آینده توسعه کشور تبدیل شده‌اند.

وخامت وضع آموزش و علمی‌الخصوص علوم انسانی در ایران واقعیتی است که مقامات دولتی نیز بعضاً بدان اشاره داشته‌اند. در شهریور ۱۳۹۶، سید ضیاء هاشمی، سرپرست وقت وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در اجلاس رؤسای دانشگاه‌های کشور گزارش قابل‌تأملی از وضع گسترش دانشگاه‌های ایران طی دهه‌های اخیر ارائه داد که در آن بر بی‌برنامگی و آثار نامطلوب رشد کمی آموزش عالی در نتیجه نگاه تجاری به آن تأکید شده است. طبق این گزارش، در طول سه دهه پس از جنگ تعداد دانشجویان کشور به ازای هر صد هزار نفر جمعیت از حدود ۴۰۰ نفر به ۶۰۰۰ نفر افزایش یافته است. فقط در فاصله سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۳، در حالی که تعداد دانشجویان دانشگاه‌های کشور به سه برابر افزایش یافته، پذیرش دانشجو در دانشگاه‌های دولتی تقریباً دو برابر شده که عمدتاً پولی هستند. در این بازه زمانی، تعداد دانشجویان دانشگاه پیام نور چهار برابر، دانشگاه جامع علمی کاربردی نه برابر، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی غیرانتفاعی پانزده برابر، و دانشگاه آزاد دو برابر شده است. اما در مجموع، سهم دانشگاه‌های دولتی روزانه به ۱۳ درصد کاهش یافته و سهم مدرسان غیر هیأت علمی از حدود ۲۲ درصد به ۵۵ درصد افزایش یافته است. به علاوه، نسبت دارندگان مدارج دانشگاهی در میان بیکاران از حدود ۱۰ درصد به ۴۰ درصد رسیده است. هاشمی تصریح می‌کند که با افت کیفیت آموزش عالی، رواج مدرک‌گرایی و حتی مدرک‌فروشی، و کثرت دانشجویان بیکار و غالباً بی‌مهارت منزلت اجتماعی و سرمایه اجتماعی دانشگاه و در نهایت نقش مرجعیتی نهاد دانشگاه در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور کاهش یافته است. در نتیجه این فرایند، نه علوم کاربردی آنچنانکه باید به خلق ثروت انجامیده‌اند و نه جایگاه علوم دیگر بهبود یافته است (هاشمی، ۱۳۹۶).

خروجی کلی وضع آشفته آموزش در حوزه علوم انسانی را در یک عبارت می‌توان در انحراف کارکردی آن خلاصه کرد. علوم انسانی به‌جای آموزش شهروندان به زندگی مسئولانه و متعهد به ارزش‌های انسانی و تربیت جامعه‌ای با فرهنگ غنی و افق‌های فکری وسیع، به تولید هر چه بیشتر سرمایه انسانی روی آورده که دغدغه نهایی‌اش درآمد و رفاه است؛ هر چند که در این مسیر نیز کامیابی مورد انتظار را نداشته است.

۵. حوزه پژوهش

انجام پژوهش‌های علمی گسترده و عمیق در کشورهای توسعه یافته گواه روشنی بر این واقعیت است که تغییرات مترقیانه تابع پژوهش‌های نوآورانه است. تنها با پژوهش است که خلق ایده و توسعه دانش ممکن می‌شود. با پژوهش خطای تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان توسط کنشگران مختلف از جمله دولت‌ها کاهش می‌یابد. پژوهش از دوباره‌کاری‌ها و اتلاف منابع ممانعت به عمل می‌آورد. هر چه سطح تصمیم بزرگتر و مهمتر باشد، نیاز به پژوهش برای حداقل‌سازی هزینه‌ها و عوارض احتمالی آن بیشتر است. نتایج پژوهش در یک جامعه ممکن است در جوامع مختلف قابل استفاده باشد. پژوهش فعالیت است که در آن تلاش می‌شود بهترین راه‌های ممکن برای حل و فصل مشکلات مختلف شناسایی می‌شوند. از آنجا که بسیاری از ابهامات و مسائل جوامع مختلف مشترک هستند، وضع بهینه این است که با تقسیم کار و همکاری متقابل هزینه‌های پژوهش به‌حداقل رسیده و همه بتوانند از ثمرات پژوهشی همدیگر بهره‌مند شوند.

یکی از مسائل بحث‌انگیز در پژوهش که ایران امروز به نحو محسوسی با آن مواجه است، پژوهش در علوم انسانی است. کلیت قضیه این است که با توجه به نقش زیربنایی علوم انسانی در اداره جامعه، نیاز به پژوهش در آن واقعیتی گریزناپذیر است و هرچه در این علوم پژوهش و ایده‌پردازی بیشتری شود، امکان بهتری برای اداره و رشد جامعه فراهم خواهد شد. نکته بحث‌انگیز این است که نتایج پژوهش در علوم انسانی یک جامعه تا چه حد می‌تواند در جوامع دیگر قابل استفاده باشد. بی‌تردید، بسیاری از مسائل علوم انسانی کشورهای مختلف مشابه‌اند و می‌توان از نسخه‌های پژوهشی واحدی برای رسیدگی به آنها بهره برد. اما در عین حال با توجه به واقعیت تفاوت در بسترهای فرهنگی و ارزشی جوامع، نسخه‌های تجویزی واحد بعضاً آثار متفاوتی بر جا می‌گذارند. این مسأله

تأثیر سیاست‌های نئولیبرال بر کارکرد علوم انسانی در ایران (عبداله قنبرلو) ۱۷۹

سبب می‌شود بعضی دولت‌ها در پژوهش‌های علوم انسانی ملاحظات یا محدودیت‌هایی برقرار کنند. آنچه در ایران تحت عنوان علوم انسانی اسلامی در برابر علوم انسانی بومی طرح شده، چنین مبنایی دارد.

عامل دیگری که طی دهه‌های اخیر پژوهش‌های علوم انسانی در ایران را محدود کرده، گسترش باورهای نئولیبرالی است که بر مبنای آن پژوهش بایستی درآمدزا بوده یا به نحوی در خدمت نیازهای بازار قرار گیرد. مسأله از آنجا آغاز می‌شود که علوم انسانی اغلب به‌مثابه مصرف‌کننده بودجه‌های پژوهشی قلمداد شده تا تولیدکننده آن. به تبع آن، تلاش می‌شود این ساحت از دانش بشری به سمت مشتری‌محوری و درآمدسازی هدایت شود. البته این نگاه به رابطه بین دانش و بازار محدود به ایران نبوده و قبلاً در ممالک مختلفی ملموس بوده است. تجاری‌سازی علم و پژوهش در غرب ریشه طولانی‌تری دارد. به ویژه، از در سده نوزدهم به بعد که بار هزینه‌ای مؤسسات آکادمیک افزایش شدید پیدا کرد، این ایده که بایستی از ظرفیت بازار و بخش خصوصی برای تأمین این هزینه‌ها استفاده کرد، حامیان زیادی یافت (Mercelis et al., 2017: 8). چنین گرایشی طی دهه‌های اخیر تحت تأثیر روند جهانی شدن عمق بیشتری پیدا کرده است. با توجه به نیاز حیاتی صنعت و بازار به مؤسسات پژوهشی تخصصی طبیعتاً بسیاری از رشته‌های دانشگاهی توانسته‌اند درآمدزایی کرده و بودجه پژوهشی خویش را تأمین کنند. اما این سازوکار در بخشی از رشته‌های علوم انسانی بسیار دشوار بوده، چرا صنعت و اقتصاد در کوتاه مدت وابستگی چندانی به پژوهش علوم انسانی نشان نداده‌اند. نتیجه اینکه پژوهش علوم انسانی به سمت محدود شدن سوق یافته است.

مشکل بازاری شدن پژوهش علوم انسانی در کشور در حال توسعه‌ای نظیر ایران به دلیل شرایط اقتصادی‌اش مضاعف بوده است. خلأهای اقتصادی و صنعتی تصمیم‌گیران دولتی را به این جمع‌بندی رساند که بایستی حتی الامکان پژوهش‌های دانشگاهی را در خدمت نیازهای بازار قرار داد. از این منظر، بسیاری از پژوهش‌های علوم انسانی کارهایی لوکس قلمداد می‌شوند که حتی در صورت خلق ایده‌ها و تئوری‌های دانشگاهی پسند، دردی از اقتصاد کشور دوا نمی‌کنند. پژوهش‌هایی که به بودجه دولت وابسته بوده و فاقد ارزش بازاری‌اند، به دلیل تحمیل بار هزینه‌ای بر دولت محکوم به محدود شدن هستند. این سیاست که پژوهش علوم انسانی بایستی صرفاً به دنبال رفع نیازهای پژوهشی شرکت‌ها و

سازمان‌های مشتری باشد، از ابتدا با مخالفت و جبهه‌گیری بسیاری از استادان و مسؤولان دانشگاهی روبه‌رو بوده است. مقاومت آنها عاملی بود که سبب شدن فرایند بازاری کردن پژوهش‌های علوم انسانی تا حدی کند گردد.

سیاست‌گذاران حوزه پژوهش در ایران بارها از وضع موجود در علوم انسانی به ویژه ضعف آن در درآمدزایی انتقاد داشته‌اند. آنها عموماً می‌پذیرند که بودجه‌های حمایتی از پژوهش‌های علوم انسانی معمولاً بر اساس این تصور به واحدهای پژوهشی تخصیص می‌یابد که امکان شکست در بازار در این حوزه بیشتر است و صاحبان منابع در بخش خصوصی زمانی حاضر به خرید خدمات پژوهشی می‌شوند که بتوانند از آنها در کسب و کار خویش استفاده کنند، حال آنکه پژوهش‌های علوم انسانی آن هم در کشور در حال توسعه‌ای مثل ایران از جذابیت نسبتاً کمتری برخوردارند. با این حال، محققان علوم انسانی در برابر این انتقاد قرار داشته‌اند که به بودجه دولتی عادت کرده و انگیزه‌ای برای کارهای درآمدساز ندارند. در همین زمینه، محمد مهدی نژاد نوری از معاونان پژوهشی سابق وزارت علوم، تحقیقات و فناوری می‌گوید: «بعضی از دست‌اندرکاران پژوهش‌های علوم انسانی با برخورد شعاری و بزرگ نشان دادن کارهایی که ارزش و اثر بالایی در جامعه هدف نداشته است، باعث تضعیف بیش از پیش این بخش می‌شوند. باید کار تدریجی، فزاینده، و روبه‌رشد باشد و هر سال شاهد یک پیشرفتی باشیم» (مهدی نژاد نوری، ۱۳۹۶). سیاست‌گذاران می‌پذیرند که حمایت مالی دولت از پژوهش در حوزه علوم انسانی کم است. اما راه حل آنها برای جبران کمبود معمولاً هدایت محققان به سمت فعالیت‌های پژوهشی درآمدزا بوده است.

دولت ایران ضمن تشویق وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به اتخاذ استراتژی‌های مؤثر در جهت کاربردی‌سازی و تجاری‌سازی پژوهش‌های آکادمیک به ویژه در حوزه علوم انسانی اقدامات تکمیلی دیگری نیز در این راستا انجام داده است. از جمله، در اواسط دهه ۱۳۸۰، نهاد جدیدی تحت عنوان «معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری» آغاز به کار کرد که یکی از هدف اساسی‌اش تسهیل ارتباط دانش با صنعت و جامعه بوده است. مبنای تشکیل معاونت مذکور این بوده که نوآوری‌های علمی و غنی بایستی به نحوی در خدمت تقویت قدرت و ثروت ملی و به تبع آن بهبود کیفیت زندگی مردم قرار گیرد. کمک به توسعه شرکت‌های دانش‌بنیان یکی از سیاست‌های رایج معاونت در این زمینه است. از

مسائل مهمی که همواره سیاستگذاران این نهاد را درگیر کرده، سامان‌دهی به پژوهش‌های علوم انسانی است. تلاش آنها این بوده با برخی سازوکارهای تشویقی دستاوردهای پژوهشی این حوزه را در جهت حل مشکلات و تأمین نیازهای کشور قرار دهند، به نحوی که پژوهش‌های علوم انسانی بتوانند حتی‌الامکان منابع مالی مورد نیاز خویش را از طریق بازار تأمین نمایند.

وزارت علوم با همکاری معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری برنامه‌های مختلفی را تاکنون به اجرا گذاشته که یکی از آنها راه‌اندازی و توسعه پارک‌های پژوهشی و مراکز رشد واحدهای فناور در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی زیرمجموعه خود با هدف کارآفرینی و رونق اقتصادی بوده است. این مجموعه‌ها با قرار دادن امکانات و خدمات مختلف در اختیار متقاضیان هزینه‌های اولیه سرمایه‌گذاری را کاهش داده و به ایجاد و توسعه شرکت‌های نوپا کمک می‌کنند. مراکز رشد پس از شناسایی افراد و گروه‌های مستعدی که دارای ایده‌های نوآورانه هستند، می‌کوشند با ارائه آموزش‌ها و خدمات لازم در زمینه‌هایی چون آشنایی با بازار و سازوکارهای تبدیل ایده به عمل درآمدساز امکان رشد و شکوفایی آنها را فراهم کنند. یکی از برنامه‌های استراتژیک و البته بحث‌انگیز وزارتخانه تلاش برای سوق دادن رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی به سمت فعالیت‌های فناورانه و تولیدی بوده است. در این راستا، مراکز نوآوری و رشد علوم انسانی راه‌اندازی شده‌اند که هدفشان کارآفرینی و تجاری‌سازی دانش با تکیه بر دستاوردهای پژوهشی دانشگاهیان در رشته‌های مختلف علوم انسانی است.

سیاست‌های وزارت علوم برای تشویق دانشگاهیان به پژوهش‌های درآمدساز فراتر از موارد فوق بوده، به گونه‌ای که بعضاً برای محققان فعال در علوم انسانی خصوصاً آنهایی که روی موضوعات بنیادی تمرکز دارند، اسباب نگرانی و احساس تبعیض شده است. یکی از تدابیری که با هدف تحریک محققان به کارهای پژوهشی درآمدساز و به عبارت دیگر محدود کردن پژوهش‌های فاقد ارزش بازاری اتخاذ شده، در ترکیب شاخص‌های رتبه‌بندی دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی مشاهده می‌شود. سیستم‌های رتبه‌بندی به نحوی تنظیم شده‌اند که شاخص درآمدسازی و نوآوری‌هایی که امکان تجاری شدن دارند، نقش مهمی در آنها بازی می‌کند. مؤسسات موظف‌اند عملکرد خود را بر اساس شاخص‌هایی که از مرجع دولتی ذی‌ربط معرفی شده گزارش کنند. بسیاری از این شاخص‌ها مشوق

مؤسسات به افزایش درآمد اختصاصی و کاهش وابستگی به بودجه دولتی هستند. به‌عنوان نمونه، در گزارشی که چندین سال توسط معاونت پژوهش و فناوری وزارت علوم تدوین و ارائه شده، شاخص‌های زیر به‌عنوان معیار ارزیابی واحدهای پژوهشی قرار گرفته‌اند:

۱. نسبت پژوهشگران به کل نیروی انسانی،
۲. سرانه بودجه پژوهشی سالیانه پژوهشگران (میلیون ریال)،
۳. نسبت درآمد پژوهشی مؤسسه به کل درآمد مؤسسه،
۴. نسبت طرح‌های پژوهشی برون‌سازمانی به کل پژوهش‌گران (براساس مبلغ کل اعتبار)،
۵. نسبت مبلغ قراردادهای منعقد شده جدید به پژوهشگران،
۶. نسبت پروژه‌هایی که از نتایج آن‌ها عملاً بهره‌برداری شده، به کل پروژه‌های خاتمه‌یافته،
۷. درآمد حاصل از تجاری‌سازی یا فروش دستاوردهای پژوهش و فناوری به ازای هر پژوهش‌گر (میلیون ریال)،
۸. نسبت تعداد پژوهشگران فعال مرتبط با پارک‌ها و مراکز رشد و شرکت‌های انشعایی به کل پژوهشگران،
۹. نسبت تفاهم‌نامه‌های عملیاتی شده (منجر به طرح پژوهشی، تبادل نیروی متخصص، برگزاری نشست علمی / کارگاه آموزشی) به کل تفاهم‌نامه‌های منعقد،
۱۰. تعداد اختراعات ثبت شده در مراجع معتبر داخلی و خارجی به ازای هر پژوهشگر،
۱۱. تعداد نوآوری (محصول/فرآیند جدید یا بهبود یافته) به ازای هر پژوهشگر،
۱۲. تعداد جوایز دریافت شده از جشنواره‌ها و سایر مراجع معتبر ملی و بین‌المللی به‌ازای هر پژوهشگر،
۱۳. نسبت تعداد اکتشافات، نظریه‌های علمی، و آثار بدیع ادبی و هنری به تعداد پژوهش‌گران،
۱۴. نسبت تعداد دستاوردهای حاصل از کار گروهی به کل دستاوردها،
۱۵. تعداد مقالات چاپ شده در مجلات معتبر علمی-پژوهشی به ازای هر پژوهشگر،

۱۶. تعداد مقالات علمی-ترویجی به ازای هر پژوهشگر،
۱۷. تعداد مقالات ارائه شده در کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی به ازای هر پژوهشگر،
۱۸. تعداد کتاب چاپ شده غیرترجمه‌ای به ازای هر پژوهشگر،
۱۹. تعداد کتاب چاپ شده ترجمه‌ای به ازای هر پژوهشگر، و
۲۰. سایر مستندات علمی شامل دانش فنی، سند راهبردی، استاندارد، و قوانین و مقررات به ازای هر پژوهشگر (وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۹۲: ۱۰-۵).

دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی به تبع نمره‌ای که از مجموع امتیازات شاخص‌ها کسب می‌کنند، در رتبه‌های A, B, C, و یا D قرار می‌گیرند. در برآوردی که از سوی وزارت علوم برای سال ۱۳۹۰ به عمل آمده، از میان نزدیک به ۲۰۰ واحد پژوهشی، هیچ‌یک موفق به کسب سطح A که مستلزم کسب بیش از ۷۵ درصد امتیاز لازم است، نشده‌اند. ۳۰ مؤسسه موفق به کسب سطح B با کسب ۵۰ تا ۷۵ درصد امتیاز لازم شده‌اند که از میان آنها تنها ۴ واحد شامل «مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی»، «مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی»، «پژوهشکده پولی و بانکی»، و «پژوهشکده مطالعات راهبردی» در حوزه علوم انسانی فعالیت داشتند. موضوع کار سه واحد اول اقتصادی و چهارمی امنیتی است که همگی مشتری‌های معینی دارند. یک نکته جالب در محاسبه امتیازات این است که هر یک از شاخص‌ها ضریب اهمیتی دارند که وزن و جایگاه‌شان را در سیستم رتبه‌بندی نشان می‌دهد. در حالی که شاخص‌های «درآمد حاصل از تجاری‌سازی یا فروش دستاوردهای پژوهش و فناوری به ازای هر پژوهشگر»، «نسبت پروژه‌هایی که نتایج آن‌ها عملاً مورد بهره‌برداری قرار گرفته به کل پروژه‌های خاتمه یافته»، و «تعداد نوآوری (محصول/فرآیند جدید یا بهبود یافته) به ازای هر پژوهشگر» با ضریب ۵ از بالاترین جایگاه برخوردارند، «تعداد مقالات ارائه شده در کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی به ازای هر پژوهش‌گر» با ضریب ۱ و «تعداد کتب چاپ شده ترجمه‌ای به ازای هر پژوهش‌گر» با ضریب ۰.۵ در پایین‌ترین سطوح اهمیت قرار دارند (ایسنا، ۱۳۹۲).

چنان‌که در نمونه فوق ملاحظه می‌گردد، سیستم ارزیابی وزارت علوم به نحوی طراحی شده که در آن روح نئولیبرالیستی حاکم است. نکته جالب اینکه به تفاوت‌های ماهوی و کارکردی بین رشته‌های مختلف به خصوص تفاوت پژوهش‌های حوزه علوم انسانی با غیره توجه چندانی نشده است. از آنجا که بسیاری از رشته‌های علوم انسانی

و به تبع آن واحدهای پژوهشی علوم انسانی در مقایسه با رشته‌ها و واحدهای پژوهشی غیرعلوم انسانی فاقد پتانسیل مناسب برای درآمدزایی و پول‌سازی هستند، در فرایند ارزیابی و رتبه‌بندی وزارتخانه معمولاً عقب افتاده و جایگاه نازل‌تری پیدا می‌کنند.

سیاست‌های دولت در حوزه ترفیع و ارتقاء مرتبه محققان دانشگاهی هم به شکل دیگری به این سمت سوق یافته است. یک مصداق قابل مطالعه در این زمینه «آیین‌نامه ارتقاء مرتبه اعضای هیأت علمی آموزشی و پژوهشی و فناوری» است که در اسفند ۱۳۹۴ به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید و از مهر ۱۳۹۵ برای کلیه دانشگاه‌ها و مؤسسات وابسته به وزارت علوم و سایر دستگاه‌های اجرایی و نهادهای عمومی کشور لازم‌الاجرا شد. در کلیات آیین‌نامه روی چند هدف اساسی تأکید شده که یکی از آنها «اصلاح و تغییر بنیادین نظام ارزیابی اعضای هیأت علمی» است. این اصلاح و تغییر بایستی مبتنی بر چند اصل باشد که یکی از آنها عبارتست از «توجه ویژه به هدایت فعالیت‌های پژوهشی و فناورانه اعضای هیأت علمی با هدف شکل‌گیری و تحقق نسل سوم دانشگاه‌ها و توسعه علم مبتنی بر تولید ثروت و کارآفرینی» (طاهری و شمس‌بخش، ۱۳۹۵: ۱۲).

در این آیین‌نامه، فعالیت‌های پژوهشی اعضای هیأت علمی به نحوی تعریف شده‌اند که تجاری‌سازی و درآمدزایی پژوهش‌ها نقش مهمی در ارتقاء مرتبه پژوهشگران بازی می‌کنند. یک نمود از این وضع را می‌توان در جدول امتیازهای قابل محاسبه فعالیت‌های پژوهشی برای «اعضای هیأت علمی پژوهشی» مؤسسات (دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی) مشاهده کرد. در بند ۱۰ این جدول که به موضوع «گزارش‌های علمی طرح‌های پژوهشی و فناوری» اختصاص دارد، حداکثر امتیاز هر گزارش علمی داخل مؤسسه که با تأیید معاون پژوهش و فناوری آن مؤسسه خاتمه یافته باشد، ۲ و حداکثر امتیاز کل گزارش‌های علمی داخل مؤسسه ۶ است. این در حالیست که حداکثر امتیاز هر گزارش علمی با طرف قرارداد خارج از مؤسسه (اعم از سازمان‌های داخل کشور یا خارجی) که به تأیید نهاد سفارش دهنده رسیده باشد، ۱۵ است و سقف معینی برای کل گزارش‌های علمی این‌چنینی در نظر گرفته نشده است. در تبصره ۲ بند ۱۰ تصریح شده است که داشتن حداقل یک طرح پژوهشی خاتمه‌یافته با طرف قرارداد خارج از مؤسسه برای ارتقاء به مرتبه دانشیاری، و حداقل سه طرح پژوهشی خاتمه‌یافته با

طرف قرارداد خارج از مؤسسه برای ارتقاء به مرتبه استادی الزامی است (طاهری و شمس‌بخش، ۱۳۹۵: ۲۶-۲۴). با اینکه میزان متقاضیان طرح‌های پژوهشی در بازار بسته به رشته و موضوع متفاوت است، تفاوت میان آنها دیده نشده است. پژوهشگران کلیه رشته‌های علوم انسانی به یک نسبت مکلف شده‌اند این الزام را برای دستیابی به ارتقاء مرتبه رعایت کنند.

اگرچه رشد و توسعه اقتصادی کشور آرمانی است که برای ارگان‌های مختلف دولت از جمله وزارت علوم اهمیت بنیادی دارد، اما نمی‌توان فعالیت‌های پژوهشی یا آموزشی دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی را صرفاً بر اساس رابطه کوتاه‌مدت این فعالیت‌ها با تغییرات در شاخص‌های رشد و توسعه کشور ارزیابی کرد. توجه به این نکته خصوصاً در حوزه پژوهش‌های علوم انسانی اهمیت بالایی دارد. بخش زیادی از پژوهش‌های علوم انسانی با مأموریت‌های غیرانتفاعی اما در چارچوب نیازهای علمی جامعه و دولت تعریف شده‌اند. محدود شدن آنها در استانداردهای درآمدسازانه طبیعتاً وجوه انتقادی پژوهش را محدود می‌کند.

۶. اثر محتوایی

ایده تجاری‌سازی و درآمدزایی در علوم انسانی طبیعتاً آثار و نتایج اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای دارد که در امکان پرداختن به آنها در این گفتار وجود ندارد. نکته مهمی که نیاز به توجه دارد، تأثیرپذیری محتوایی متون علوم انسانی از فضای مذکور است. یکی از فاکتورهای مهم در استراتژی تولید شرکت‌ها، نیاز و ذائقه خریداران است. در تولید هر کالایی بسته اینکه مشتری یا مصرف‌کننده آن چه فرد یا گروهی باشد، روی ویژگی‌های کمی و کیفی کالا برنامه‌ریزی صورت می‌گیرد. در عرضه نیروی کار هم نیاز و ترجیحات مشتری اهمیت اساسی دارد. ماهیت تقسیم کار و تخصص‌گرایی در اقتصاد به گونه‌ای است که در آن، مصرف‌کننده در تعیین ویژگی‌های کالاها و خدمات تولید شده نقش اساسی دارد. حال، در صورتی که آموزش و پژوهش در علوم انسانی به سمت مشتری‌محوری سوق یابد، انتظار می‌رود ویژگی‌های محصول تولید شده بسته به نیاز و سلیقه مصرف‌کننده آن محدود گردد.

مسائل ناشی از مشتری‌گرایی به ویژه در پژوهش‌های علوم انسانی ملموس‌تر است. در یک دسته‌بندی کلی، متقاضیان یا مصرف‌کنندگان پژوهش‌های علوم انسانی به سه گروه تقسیم می‌شوند: الف. سازمان‌ها و شرکت‌های مختلف اعم از دولتی و غیردولتی که برای رفع نیازهای سازمانی متقاضی پژوهش می‌شوند، ب. جامعه دانشگاهی و علاقه‌مندان به متون تخصصی که برای آموزش، پژوهش، و یا ارضاء کنجکاوی علمی خویش به مطالعه محصولات پژوهشی اقدام می‌کنند، و ج. عموم مردم که با انگیزه‌های مختلف از جمله علاقه شخصی به مطالعه پژوهش‌های علوم انسانی اقدام می‌کنند. شکی نیست که بخشی از پژوهش‌ها و ایده‌پردازی‌های جاری در حوزه علوم انسانی جزء نیازهای گریزناپذیر هر کشوری است و این پژوهش‌ها می‌توانند در پیشبرد بهتر امور از جمله رشد و پیشرفت اقتصادی راهگشا باشند. مشکل زمانی ظهور می‌کند که میل حداکثری برای هدایت کلیت علوم انسانی به درآمدزایی و پول‌سازی شکل می‌گیرد. در اینجا است که مصرف‌کنندگان پژوهش‌های علوم انسانی به گروه اول محدود شده و ممکن است در رفع نیازهای دو گروه دیگر محدودیت ایجاد گردد.

چنانکه بخواهیم آثار منفی تجاری‌سازی و مشتری‌گرایی بر محتوای پژوهش‌های علوم انسانی را مختصراً بیان کنیم، به نظر می‌رسد دو مفهوم در این زمینه گویا هستند: سطحی‌گرایی و قدرت‌گرایی. سطحی شدن پژوهش‌های علوم انسانی ضرورتاً به معنی بی‌ارزشی یا بی‌فایده‌گی آنها نیست. این پژوهش‌ها عموماً بر اساس نیازهایی تعریف شده‌اند که ممکن است از نگاه متقاضیان آنها بسیار مهم قلمداد شوند. مسأله اساسی این است که با هدایت بخش مهمی از استعدادهای فکری به تفکر و پژوهش در امور سطحی امکان محدودتری برای پرداختن به مسائل بنیادی و عمیق علوم انسانی باقی می‌ماند. انسان و جامعه موضوعات اساسی علوم انسانی هستند. پیچیدگی و چندلایگی این دو مفهوم برای متفکران علوم انسانی واقعیتی مسلم به حساب می‌آید. تنوع و بعضاً تعارض آراء و اندیشه‌های متفکران گواه روشنی در این زمینه است. جهان‌های اجتماعی ابعاد و لایه‌های مختلفی دارند. تنوع اشکال تئوری‌پردازی اجتماعی از پیچیدگی جهان‌های اجتماعی حکایت دارد (رک: Scott, 2011). اگر فهم و تغییر را دغدغه اصلی علوم انسانی بدانیم، این هدف فقط با مطالعه و پژوهش عمیق حاصل می‌شود؛ مطالعه و پژوهشی که روی باورها و ارزش‌های بنیادین انسانها و جوامع تمرکز دارد. در نتیجه این گونه پژوهش‌هاست که امکان گذر از یک جهان اجتماعی به جهان‌های متفاوت فراهم می‌شود.

ویژگی پژوهش‌های سطحی این است که به‌جای لایه‌های عمیق و نسبتاً پنهان انسان و جامعه، به لایه‌های بیرونی یا سطحی آنها می‌پردازند. تغییراتی که در این گونه پژوهش‌ها مدنظر است، محدود به مسائل درونی جهان‌های اجتماعی است. اینکه چگونه می‌توان به رشد اقتصادی مطلوب رسید، چگونه می‌توان رشد جمعیت را در سطح مطلوبی کنترل کرد، چگونه نزاع میان دو گروه سیاسی رقیب را متوقف کرد، چگونه برای یک سیستم سیاسی ثبات برقرار کرد، چگونه از نزاع بین دو ملت جلوگیری به عمل آورد، و سؤال‌هایی از این دست، غالباً به لایه‌های بیرونی جهان‌های اجتماعی مربوط می‌شوند. وضع موجود را به‌مثابه وضع مطلوب تلقی کرده و برای حفاظت از آن تلاش می‌کنند. در نتیجه، پژوهش علوم انسانی با نوعی سطحی‌گرایی و رکود مواجه می‌گردد. در این گونه پژوهش‌ها، علوم انسانی محکوم به حرکت در همان مسیری است که برای علوم طبیعی و فنی تعریف شده است.

مهم‌ترین مشخصه‌ای که پژوهش‌های کاربردی را در مقایسه با پژوهش‌های بنیادی جذاب‌تر می‌کند، امکان کاربست و درآمدزایی در مدت زمان کوتاه است. این نوع پژوهش‌ها درباره توسعه قلمرو شناختی انسان و امکان تغییرات اجتماعی عمیق دغدغه چندانی نداشته و اساساً بر رفع نیازهای کوتاه‌مدت - به نحوی که مطلوب سازمان‌ها و شرکت‌هاست - تمرکز دارند. از آنجا که پژوهش برای رسیدگی به مسأله‌ای خاص در محدوده زمانی کوتاه انجام می‌شود، خروجی آن پس از طی دوره زمانی مسأله اهمیت خود را از دست می‌دهد. این در حالیست که خروجی پژوهش بنیادی برای مدت طولانی قابل استفاده است. زمانی که سیاستگذار دولت منابع پژوهشی را به سمت پژوهش‌های کاربردی هدایت کرده و از نیازهای شناختی و اجتماعی بلندمدت غفلت می‌کند، این انتظار وجود دارد که در محتوای پژوهش‌های انجام شده نوعی سطحی‌گرایی ایجاد شده و جایگاه پژوهش‌های عمیق و بنیادی تنزل یابد.

اثر محتوایی دیگری که انتظار می‌رود از ایده تجاری‌سازی و درآمدزایی در علوم انسانی ایجاد شود، قدرت‌گرایی یا تبعیت دانش از قدرت است. قدرت سیاسی یکی از بزرگترین متقاضیان دانش مشروعیت‌بخش است. قدرت به مفهوم فوکویی آن که در رابطه انسان‌های آزاد جریان دارد، به منظور تحمل‌پذیر کردن خود همواره میل به پنهان‌سازی چهره‌اش دارد. موفقیت قدرت در تحمل‌پذیرسازی خود با توانایی‌اش در پنهان‌سازی سازوکارهای اعمال

قدرت رابطه مستقیم دارد. دانش و عقلانیت یکی از مهمترین ابزارهای پنهان‌سازی قدرت است. قدرت همواره میل دارد دانش و عقلانیت مناسب خود ایجاد کرده و در سایه آن به مشروعیت مورد نیازش دست یابد. قدرت هنگامی مشروعیت می‌یابد که فرمان و اطاعت را با حق و حقانیت توأم کند. بین قدرت و دانش نوعی رابطه همبستگی و دیالکتیکی جریان دارد که در نتیجه آن قدرت با دانشی که ایجاد می‌کند، به قوانین و نظم تاریخی‌اش مشروعیت و ثبات می‌بخشد (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۱-۲۰).

نکته فوق بر این مفروضه اتکا دارد که علوم انسانی تحت تأثیر ایدئولوژی و ارزش‌گذاری خالقان آن قرار دارد. علوم انسانی ضمن اینکه به توصیف، تبیین، و پیش‌بینی کنش‌های انسانی و تحولات اجتماعی می‌پردازد، فارغ از ارزیابی‌ها و قضاوت‌های تجویزی نیست. علم چه در دوره سنت که در خدمت شناخت حقیقت قلمداد می‌شد و چه در دوره مدرن که در خدمت اهداف دنیوی انسان قرار گرفت، رها از ارزش‌ها و منافع عالمان نبوده است. حتی در نگاه پوزیتیویستی به علم که «بی‌طرفی و استقلال از ارزش» به‌عنوان یک رکن متمایز کننده علم از غیرعلم تلقی می‌شود، نهایتاً نوعی داوری ارزش‌گذارانه وجود دارد که برای مخاطبانش جنبه توصیه‌ای دارد. در چنین وضعیتی، قدرت می‌تواند در کنترل و هدایت جهت‌گیری تجویزی علم نقش کلیدی بازی کند.

علوم انسانی تاکنون در هدایت جامعه بشری به سمت دموکراسی، عدالت سیاسی، و بهبود کیفیت زندگی نقش اساسی بازی کرده است. متفکران علوم انسانی با تولید اندیشه‌های دموکراتیک و آموزش و ترویج آنها در میان شهروندان راه دستیابی به حکمرانی خوب و دموکراتیک را تسهیل می‌کنند. ترویج تفکر انتقادی، ترویج پرهیز از روابط و وفاداری‌های غیردموکراتیک، و معرفی چارچوب‌های جدید برای اندیشیدن و زندگی از جمله سازوکارهایی هستند که از طریق آنها علوم انسانی به توسعه دموکراسی در سطوح ملی و جهانی کمک می‌کند. علوم انسانی می‌تواند مروج این پیام باشد که می‌شود از آموزش و پژوهش به جای دستیابی به سود حداکثری، برای دستیابی به اشکال دموکراتیک شهروندی و زندگی اجتماعی بهره برد (رک: Nussbaum, 2010). بنابراین، در حالیکه جوامع برای نقد قدرت نیاز به علوم انسانی دارند، گرایش علوم انسانی به درآمدسازی و نقدشوندگی سریع می‌تواند برعکس به پرستش قدرت و تقدیس وضع موجود منتهی شود.

در ایران، درخواست کاربردی‌سازی و تجاری‌سازی علوم انسانی عمدتاً از سوی دو گروه مورد تأکید قرار گرفته است. گروه اول دانشگاهیان و مدیران تکنوکراتی هستند که اساساً علم را در خدمت تحصیل ثروت دانسته و بر وجه کاربردی و تکنولوژیک علوم از جمله علوم انسانی تأکید دارند. این طیف که عمدتاً سابقه تحصیل در رشته‌های تحصیلی فنی را دارند، جهان اطراف خود را بیشتر با وجه اقتصادی ارزیابی کرده و برآنند که هر یک از شاخه‌های مختلف علوم بایستی به نحوی در تقسیم کار جاری و فرایند تولید و عرضه کالاها و خدمات مشارکت داشته باشند. در کنار آنها، طیف دیگری هم وجود دارند که با انگیزه متفاوت بر کاربردی‌سازی علوم انسانی تأکید دارند. این طیف که از افراد و گروه‌های نزدیک به قدرت سیاسی تشکیل شده است، عمدتاً از این جهت نگران است که توسعه آزادانه یا کنترل نشده علوم انسانی موجب تهدید مشروعیت نظام سیاسی شود. یک ویژگی علوم انسانی که برای این طیف اسباب نگرانی شده، جهت‌گیری انتقادی و تحول‌ساز موجود در آن است که در صورت گسترش می‌تواند به معضلی جدی برای ثبات سیاسی تبدیل شود. عده‌ای از افراد متعلق به این طیف دیدگاه رادیکال‌تری درباره علوم انسانی دارند که بر اساس آن بایستی آموزش و پژوهش در هر موضوعی که به نحوی موجب شبهه در مبانی فکری نظام سیاسی شود، منع گردد. بومی‌سازی علوم انسانی به این معناست که آموزش و پژوهش این علوم در چارچوب مبانی فکری نظام سیاسی سامان‌دهی شود. در صورتی که علوم انسانی در خدمت نیازها و اهداف نظام سیاسی قرار گرفت، ارزش کاربردی پیدا کرده است. در غیر این صورت، سزاوار توجه و توسعه نیست. اثر محتوایی این تفکر بر آموزش و پژوهش علوم انسانی قابل‌پیش‌بینی است. از آن‌جا که این تفکر علوم انسانی را در خدمت قدرت سیاسی قلمداد می‌کند، مایل است تا آن‌جا که میسر است، محصولات علوم انسانی را از افکار و باورهای انتقادی پالایش کند.

۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد واقعیت رشد و گسترش باورهای نئولیبرال در اقتصاد ایران و سپس، تأثیر آن بر علوم انسانی در این کشور مورد بررسی قرار گیرد. اگرچه اقتصاد ایران طی دهه‌های پس از پایان جنگ هشت ساله را نمی‌توان یک اقتصاد نئولیبرال شده به مفهوم کامل آن دانست، اما می‌توان تأکید داشت که سیاستگذاران اقتصادی در این دوره گرایش

ملموسی به سیاست‌های نئولیبرال از جمله تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی پیدا کرده و خواسته یا ناخواسته اقتصاد ایران را ولو در شکل ناقص به این مسیر سوق دادند. اگرچه اقتصاد ایران پس از پایان کار دولت سازندگی از فضای نئولیبرالی فاصله گرفت، اما از آن زمان تاکنون سیاستگذاران کشور چندین بار برای سامان‌دهی به اوضاع یا نجات از آشفتگی اقتصادی به سیاست‌های نئولیبرال گرایش یافته‌اند. اجرای این سیاست‌ها به رشد اقتصادی کشور کمک کرد. اما این رشد با مسائلی همراه بوده که از زوایای مختلف بر جامعه ایران اثر گذاشته است. تدریجاً طبقه اجتماعی قدرتمندی شکل گرفت که نمایانگر تشدید نابرابری در کشور بوده است.

بخشی از آثار گرایش اقتصاد ایران به نئولیبرالیسم در حوزه آموزش و پژوهش قابل‌بررسی است که در این نوشته مشخصاً روی آموزش و پژوهش علوم انسانی تمرکز شده است. اجرای سیاست‌های نئولیبرالی در ایران نقش مهمی در خصوص شدن یا پولی شدن آموزش - چه در مرحله آموزش و پرورش و چه آموزش عالی - طی دهه‌های اخیر داشته است. دولت کوشیده مسئولیت خدمات اجتماعی در حوزه آموزش را حتی‌الامکان به بخش خصوصی واگذار کند. آسیب این سیاست بیشتر در حوزه آموزش و پرورش محسوس بوده است. با گسترش این باور که علوم انسانی اولویت نظام آموزشی کشور نیست، گرایش دانش‌آموزان به علوم انسانی به ویژه رشته‌های فاقد فرصت شغلی مناسب محدودتر شد. این مسأله، متعاقباً در سطح آموزش عالی هم پدیدار شد. این تفکر که منابع و امکانات آموزشی کشور بایستی در خدمت تولید ثروت و فرصت اشتغال قرار بگیرند، چالش بزرگی را در برابر رشد وجوه انتقادی علوم انسانی قرار داد.

بخش پژوهش علوم انسانی به نحو دیگری تحت تأثیر سیاست‌های نئولیبرالی قرار گرفت. محققان علوم انسانی معمولاً در برابر این انتقاد قرار داشته‌اند که به بودجه دولتی عادت کرده و انگیزه‌ای برای کارهای پژوهشی درآمدساز ندارند. دولت ضمن تشویق وزارت علوم به اتخاذ استراتژی‌های مؤثر در جهت کاربردی‌سازی و تجاری‌سازی پژوهش‌های آکادمیک به ویژه در حوزه علوم انسانی از ظرفیت سازمان‌های دیگر هم در این جهت بهره گرفت. وزارت علوم در تنظیم سیاست‌های کلان خویش از جمله در موضوع رتبه‌بندی دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی و شرایط ترفیع و ارتقاء مرتبه محققان دانشگاهی به نحوی عمل کرده که کارهای پژوهشی درآمدساز تشویق و پژوهش‌های

فاقد ارزش بازاری با محدودیت مواجه شده‌اند. مجموعاً، سیاست‌های دولت برای تشویق دانشگاهیان به پژوهش‌های درآمدساز به سمتی هدایت شده که برای محققان فعال در علوم انسانی خصوصاً آنهایی که روی موضوعات بنیادی تمرکز دارند، موجب احساس تبعیض بوده است.

در نتیجه شرایط فوق‌الذکر، در خروجی‌های پژوهشی علوم انسانی نوعی سطحی‌گرایی و وابستگی به قدرت سیاسی وجود داشته است. علوم انسانی که می‌تواند با توسعه‌اش به نقد وضع موجود پرداخته، راه‌های بدیل زندگی اجتماعی را معرفی کرده، به آگاه‌سازی و تربیت شهروندان همت گماشته، و نهایتاً، جامعه را به آینده‌ای بهتر هدایت کند، مشابه بنگاهی عمل می‌کند که کیفیت محصولاتش را بسته به سلیقه و تقاضای مشتریان خویش تغییر می‌دهد. سیاست‌های نئولیبرال در آغاز معمولاً با یک انگیزه توجیه می‌شود و آن عبارتست از کاهش هزینه‌ها و بار مسئولیت دولت. اما در عمل زنجیره‌ای از آثار و تبعات را به دنبال دارد که یکی از خروجی‌های آن تضعیف استقلال دانشگاهیان فعال در حوزه علوم انسانی است. موضوع گرایش قدرت سیاسی به استفاده از دانش و دانشگاه برای مقاصد سیاسی واقعی است که در ممالک مختلف از جمله ایران وجود داشته است. به‌نظر می‌رسد گرایش دولت به نئولیبرالیسم در ایران طی سه دهه اخیر وابستگی علوم انسانی به قدرت سیاسی را تسهیل کرده است. تردیدی نیست که کاربردی‌سازی و تجاری‌سازی دانش می‌تواند به رشد و توسعه کشور و افزایش درآمد دانشگاه‌ها کمک بسیاری کند. اما این سیاست در حوزه علوم انسانی به ظرافت و احتیاط بسیاری نیاز دارد، چراکه اساساً کارکرد علوم انسانی چندوجهی است. تأکید حداکثری به درآمدزایی موجب افت خلاقیت، محافظه‌کاری، و انحراف کارکردی در علوم انسانی می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله از طرح اعتلای علوم انسانی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی استخراج شده است.

کتابنامه

- ایسنا (۲۸ خرداد ۱۳۹۲) «نتایج قطعی رتبه‌بندی واحدهای پژوهشی کشور» *ایسنا*، اخذ شده در ۲۳ بهمن ۱۳۹۸ از: www.isna.ir/news/92032817168.
- دژپسند، فرهاد و حمیدرضا رئوفی (۱۳۸۷) *اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی*، تهران: مرکز اسناد دفاع مقدس.
- رشیدی، علی (۱۳۷۷) *اقتصاد مردم‌سالار: بستر رشد جامعه مدنی*، تهران: مؤسسه انتشارات آوای نور.
- طاهری، عبدالحسین و مسعود شمس‌بخش، تدوین (۱۳۹۵) *آیین‌نامه ارتقاء مرتبه اعضای هیأت علمی آموزشی و پژوهشی و فناوری*، به انضمام شیوه‌نامه اجرایی، دستورالعمل طرز تشکیل هیأت ممیزه مؤسسه، دستورالعمل هیأت نظارت بر عملکرد هیأت ممیزه مؤسسه و آیین‌نامه استخدامی اعضای هیأت علمی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸) *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نشر نی.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۵) *اقتصاد سیاسی بین‌الملل: نظریه‌ها، مسائل، تحولات*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مالجو، محمد (مرداد ۱۳۸۶) «اقتصاد سیاسی ظهور دولت نهم» *فصلنامه گفتگو*، ش. ۴۹، ۴۰-۹.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۶) *اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری*، تهران: نقش و نگار.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۴) *دیدهبانی اقتصاد ایران: اقتصاد سیاسی توسعه در ایران امروز*، تهران: نقش و نگار.
- مؤمنی، فرشاد (پاییز ۱۳۷۵) «نگرشی کلی به مدیریت اقتصادی کشور در دوران جنگ تحمیلی» *نامه مفید*، ش. ۷، ص. ۱۶۸-۱۵۱.
- مهدی‌نژاد نوری، محمد، مصاحبه (۴ مهر ۱۳۹۶) «بررسی وضعیت حکمرانی پژوهش در علوم انسانی ایران-۲» بردار، اخذ شده در ۱۵ بهمن ۱۳۹۸ از: <http://bordar-ensani.ir>.
- نیلی، مسعود (۱۳۷۷) «تحلیل عملکرد سیاست‌های تعدیل ساختاری» مسعود نیلی، تدوین، *اقتصاد ایران*، تهران: مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.
- نیلی، مسعود (۲۴ مرداد ۱۳۸۶) «تاریخ تحولات سازمان برنامه و بودجه در گفتگو با دکتر مسعود نیلی» (بخش دوم)، *روزنامه سرمایه*، ش. ۵۳۰، ص. ۱۴.

تأثیر سیاست‌های نئولیبرال بر کارکرد علوم انسانی در ایران (عبداله قنبرلو) ۱۹۳

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (۱۳۹۲) نتایج ارزیابی عملکرد پژوهش و فناوری: دانشگاه‌ها، واحدهای پژوهشی و پارک‌های علم و فناوری وابسته به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، معاونت پژوهش و فناوری وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، با همکاری مرکز نظارت و ارزیابی و دبیرخانه شورای عالی علوم، تحقیقات و فناوری، اخذ شده در ۱۱ بهمن ۱۳۹۸ از: <https://cisc.msrt.ir/file/download/news/2.pdf>

هادی زنوز، بهروز (۱۳۹۲) «تمرکززدایی اقتصادی؛ خصوصی‌سازی در ایران بعد از انقلاب اسلامی» جواد اطاعت و دیگران، تدوین، **میانی توسعه در ایران**، تهران: نشر علم.

هاشمی، سید ضیاء، سخنرانی (۲۷ شهریور ۱۳۹۶) «علوم انسانی و علوم پایه حاشیه‌نشین شدند؛ تشریح چالش‌های پیش روی آموزش عالی» خبرگزاری دانشجو، اخذ شده در ۳۰ مهر ۱۳۹۸ از: <https://snn.ir/fa/news/634069>

- Abrams, Samuel E. (2016) *Education and the Commercial Mindset*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Asefi, Soheil (October 31, 2013) "A New Phase of Neoliberalism in Iran" *MR Online*, Retrieved June 5, 2019, from: <https://mronline.org/2013/10/31/asefi311013-html/>.
- Belfield, Clive R., and Henry M. Levin (2002) *Education Privatization: Causes, Consequences, and Planning Implications*, Paris: UNESCO, International Institute for Educational Planning.
- Mercelis, Joris, Gabriel Galvez-Behar, and Anna Guagnini (June 30, 2017) "Commercializing Science: Nineteenth- and Twentieth-Century Academic Scientists as Consultants, Patentees, and Entrepreneurs" *History and Technology*, Vol. 33, No. 1, 4-22, Retrieved April 9, 2019, from: <https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/07341512.2017.1342308>.
- Nussbaum, Martha C. (2010) *Not for Profit: Why Democracy Needs the Humanities*, Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- Povey, Tara (June 23, 2016) "The Impact of Sanctions and Neo-Liberalism on Women's Organising in Iran" *Social Sciences*, An open access journal from MDPI, Vol. 5, No. 3, 1-14.
- Readings, Bill (1996) *The University in Ruins*, Cambridge: Harvard University Press.
- Rizvi, Fazal (October 2016) "Privatization in Education: Trends and Consequences" Education, Research and Foresight Working Papers, Paris: UNESCO, Retrieved September 20, 2019, from: <https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000246485>.
- Scott, John (2011) *Conceptualising the Social World: Principles of Sociological Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.